

نقش و جایگاه قلب در انسان شناسی و حیات معنوی انسان چیست؟

مفهوم قلب در انسان شناسی چیست؟

در این مقاله به بررسی مفهوم قلب در انسان شناسی خواهیم پرداخت، اما منظور ما از واژه قلب چیست و از کدام قلب صحبت می‌کنیم؟ آیا می‌خواهیم از عضو ماهیچه‌ای که پشت استخوان‌های قفسه سینه آرام گرفته بگوییم یا قلبی که ما از آن صحبت می‌کنیم مفهومی دیگر با جغرافیایی دیگر را در بر می‌گیرد؟

قلب در انسان شناسی بنا بر جایگاه ویژه‌اش به نام‌های دیگری هم شناخته می‌شود مانند نفس، من حقیقی، بخش انسانی وجود، کودک عزیز روان و اسامی دیگری از این دست. شاید برای شما هم این حس به وجود آمده باشد که از بین اسم‌هایی که گفتیم، عبارت کودک عزیز روان جور دیگری توجه را جلب می‌کند؛ بی‌جا نیست اگر بگوییم با کمی توقف بر سر این عبارت می‌توانیم مفهوم قلب در انسان شناسی را بهتر درک کنیم.

نام و نشان گوشی همراه و امکانات جورواجور آن هیچ اهمیتی ندارند وقتی نمی‌توانید گوشی را روشن کنید. وقتی بخش اصلی آسیب‌دیده باشد یا جای آن در گوشی خالی باشد در واقع به یک وسیله بی‌مصرف تبدیل شده. حتماً می‌دانید منظور از بخش اصلی چیست. دقیقاً! منظور باتری است. فرقی ندارد موجود زنده باشد یا غیر زنده. موجودات زنده برای داشتن حیات و آن‌هایی که در محدوده غیر زنده‌ها قرار دارند برای کاربرد داشتن، نیازمند موتور محرکه هستند. اصطلاح آشناتری که می‌توانیم برای دسته جانداران به‌جای موتور محرکه بیاوریم قلب است. واژه‌ای کوتاه ولی با وسعت و مفهومی باور نکردنی.

بیباید دایره دیدمان را از سایر موجودات برداریم و روی انسان متمرکز شویم و مفهوم قلب در انسان شناسی را کمی زیر و رو کنیم. نفس هر کدام از ما زمانی که پا به این جهان می‌گذاریم، از دو بخش حیوانی و انسانی تشکیل می‌شود. در این میان جسم و نیازهایش مشهودترین شکل نیازهای حیوانی را به خود اختصاص می‌دهند و این گونه به نظر می‌رسد، که مهم‌ترین

عضو از وجود ما قلب ماست، اندام پرکاری که با تلاش بی‌وقفه خود به وجود بقیه اعضا معنا می‌دهد. اما همین قلب صنوبری تنها در حضور بعد انسانی وجود است که توانایی کار کردن و تپیدن دارد. همان طور که بارها دیده‌ایم به محض خروج روح از بدن حتی در صورتی که تمامی اعضای جسم سالم و سلامت باشند، از کار خواهند افتاد.

پس به درستی می‌توان گفت که مهم‌ترین عضو وجود ما قلب است، اما نه قلب ماهیچه‌ای ما که در قفسه سینه‌مان قرار دارد، بلکه بعد انسانی وجود ما که از آن با نام قلب هم یاد می‌شود. این قلب است که معنا و شرط زندگی ماست. مرکز فرماندهی نفس که در واقع موتور محرکه و دلیل حیات و تپیدن تمام وجود ماست. اما چگونه می‌توانیم این ادعا را اثبات کنیم؟

قلب در انسان شناسی همان فرمانده کل قواست

بدن ما یک دستگاه و سیستم پیشرفته است که از سیستم‌های کوچک‌تر تشکیل شده، اما تمام این سیستم‌ها یک فرمانده واحد دارند. فرماندهی که با داشتن قدرت اختیار و اراده قادر است تمامی اندام‌ها و اعضای بدن را کنترل کند. اما این فرمانده کیست؟

گروهی از افراد معتقدند که این فرمانده، مغز است، اما فرماندهی مغز با توجه به شناخت علم امروز از ساختار بیماری‌هایی مانند مرگ مغزی یا حیات گیاهی مورد تردید قرار گرفته است، چون در این شرایط مغز به عنوان سیستمی که دچار مشکل شده، از کار می‌افتد و قادر به رهبری بدن نیست، اما بدن از کار نمی‌افتد. مغز نمی‌تواند وظایف خود را انجام دهد، اما بدن هنوز زنده است و قلب فعالیت می‌کند. گاهی اتفاق می‌افتد، که تک تک اعضای بدن فرد به طور مجزا سالم هستند و حتی مغز هم سالم است اما بدن از حرکت و فعالیت ایستاده و فرد مرده است. در این صورت فرمانده جسم ما کیست؟

افرادی که انسان را در بدن و جهان را در جهان ماده خلاصه می‌کنند، معتقدند که فرمانده بدن ما نه خود مغز، بلکه فعل و انفعالاتی شیمیایی است که در مغز رخ می‌دهد. این گروه تمامی رفتار و اعمال انسان را حاصل فرآیندهای شیمیایی پیشرفته‌ای می‌دانند، که در مغز اتفاق می‌افتد. اما آیا می‌توان این ادعا را پذیرفت؟

ما این حقیقت را می‌دانیم که فرآیندهای شیمیایی یکسان بین مواد یکسان، همیشه محصولی یکسان را به وجود می‌آورد، با توجه به این قانون کلی اگر بپذیریم که کلیه احساسات، افعال و افکار ما حاصل فرآیندهای مواد شیمیایی درون مغز است، پذیرفته‌ایم که تمام انسان‌ها در شرایط یکسان باید رفتار کاملاً یکسانی از خود بروز بدهند؛ چون ساختار مغز همه ما یکی است و از یک ماده واحد تشکیل شده و مواد شیمیایی حاصل از فعل و انفعالات بین سلول‌های مغزی همه ما هم مشابه هم است؛ در نتیجه طبق قوانین علم شیمی حاصل واکنش موادی یکسان می‌باید، نتیجه و رفتاری یکسان داشته باشد. این یعنی زمان تجربه حالات یکسانی مثل عصبانیت یا شادی که فعل و انفعالات یکسانی در مغز تمام انسان‌ها ایجاد می‌شود، باید شاهد بروز رفتار یکسانی از طرف همه باشیم؛ برای مثال همه انسان‌ها باید هنگام خشم فریاد بکشند یا هنگام ترس فرار کنند، اما با این که هورمون‌ها یا مواد شیمیایی یکسانی در هنگام خشم یا ترس در بدن تمام افراد تولید می‌شود و این هورمون‌ها بر سلول‌های بدن اثری یکسان دارند، اما رفتار انسان‌ها در مقابل این احساسات متفاوت است.

نکته جالب توجه این است که تفاوت رفتار افراد در موقعیت‌های مشابه را حتی به تفاوت موجود در کروموزوم‌ها و ژنتیک خاص هر فرد نیز نمی‌توانیم نسبت دهیم؛ چرا که دوقلوهای همسان از الگوی ژنتیکی کاملاً یکسانی برخوردارند، اما ما با دو انسان با دو شخصیت مجزا روبه‌رو هستیم که از نظر جسمی از مواد شیمیایی کاملاً یکسانی تشکیل شده‌اند. پس اگر فرمانده بدن همان فعالیت‌های شیمیایی مغز ماست، دوقلوهای یکسان می‌باید در تمامی زمان‌ها و در مواجهه با تمام حوادث و پدیده‌های جهان افکار و رفتاری کاملاً یکسان بروز دهند؛ در حالی که این طور نیست و اختلاف عقاید و رفتار بین دوقلوهای همسان گاه بسیار زیاد است. پس دلیل این تفاوت چیست؟ آنان که به وجود نفس انسانی در وجود ما اعتقادی ندارند، از پاسخ دادن به این سؤال عاجزند.

نیاز حقیقی قلب یا کودک عزیز روان چیست؟

دیدیم که عامل حیات جسم ما نیرویی غیرمادی است که نام آن را در فلسفه اسلامی بعد انسانی، من حقیقی، قلب یا کودک عزیز روان می‌گذاریم. قلب در انسان شناسی حقیقتی غیرمادی است که زنده بودن بدن و تمام اعضای آن حتی مغز وابسته به حضور اوست. اصل و حقیقتی که همیشه زنده، بیدار و مشغول فعالیت است و اگر از بدن جدا شود بدن ما از کار می‌افتد و اصطلاحاً می‌میرد.

قلب ما همان خود ماست که ساختاری غیر مادی دارد و برای زندگی کردن در دنیای مادی نیازمند جسم است و زمانی که بدن ما در حال تکامل در رحم مادرمان بوده در جسم ما دمیده شده. علوم تجربی هرچقدر هم که سعی و پیشرفت کند، نمی‌تواند به ساختار قلب یا بعد انسانی وجود ما پی ببرد؛ چون قلب ما از جنس این دنیای مادی نیست و ماهیت غیر مادی و نامحدود دارد. دایره اختیار قلب در انسان شناسی آن قدر بالاست که می‌تواند خود را به شکل‌های گوناگون تربیت کند و بدترین و یا بهترین رفتارها را از خود بروز بدهد. دلیل تفاوت‌های بسیار زیاد در رفتار انسان‌ها هم همین تربیت مختلف قلب آنهاست. در یک کلام، این قلب است که شخصیت خاص و منحصر به فرد هر کدام از ما را می‌سازد و زندگی ما را مدیریت می‌کند.

این که قلب در انسان شناسی همان کودک عزیز روان نام‌گذاری شده، شاید تلنگری بوده برای آن که به ما یادآوری کند هر کودکی نیازمند توجه و تربیت است. در این باره در درس‌های بعدی بیشتر خواهیم گفت.

در این درس به مفهوم قلب در انسان شناسی پرداختیم. گفتیم که جایگاه و اهمیت قلب در انسان شناسی به‌حدی بالاست که می‌توان آن را فرمانده کل وجود دانست. از طرفی مثل یک کودک نیاز به تربیت و توجه دارد، تا در مسیر درست انسان شدن قرار بگیرد و راه خوشبختی ابدی به رویش باز شود. برای همین باید مثل یک پدر یا مادر آگاه مراقب کودک درون‌مان باشیم و در نوع تغذیه نفس‌مان دقت کنیم. شاید در نگاه اول سخت باشد اما حتماً ثمره شیرینی دارد.

خوشحال می‌شویم اگر نظرات خود پیرامون قلب و فرماندهی آن بر کل وجود را با ما به اشتراک بگذارید.

Mentazer Mentazer

Mentazer Mentazer

Mentazer Mentazer

Mentazer Mentazer

Mentazer Mentazer

Mentazer Mentazer